

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: کیبر توخی و یادداشت پورتال
۲۲ نومبر ۲۰۱۸

توضیح سایت سیاهکل:

مقاله "ستالینسم و مسأله بوروکراسی در جامعه شوروی" در سال ۱۳۵۳ از سوی چریکهای فدائی خلق ایران در پاسخ به سوالات گروهی از مبارزان در خارج از کشور که در ارتباط با سازمان بودند، نوشته شده است. این مبارزان در آن زمان تحت نام "جبهه ملی در خاورمیانه" فعالیت می کردند. تضاد بین این جریان سیاسی و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در سال ۱۳۵۵، بعد از ضربات دشمن به سازمان شدت یافت و منجر به قطع ارتباط کامل بین دو طرف گردید.

چاپ مجدد مقالات "ستالینسم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی"، "خطوطی در طرح مسأله ستالین" و "جواب ما به "خطوطی در طرح مسأله ستالین"، در تداوم تلاش برای باز نشر آثار دهه پنجاه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران صورت می گیرد.

۲ اکتوبر ۲۰۱۸

جواب ما به "خطوطی در طرح مسأله ستالین"

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

۲

۲- رفقاء در جواب "عیوب کار چه بود؟" چه می گویند:

"جامعه شوروی چنان جامعه‌ای بود که پس از ۳۵ سال از به دست گرفتن قدرت توسط حزب کمونیست و ساختمان سوسیالیسم، عده‌ای خائن و مرتد توانستند بدون هیچ گونه واکنش مهم، رویونیسم را با وضوح کامل بر آن حاکم کنند. حزب، طبقه کارگر، توده‌های خلق چنان بار آمده بودند، چنان عادت کرده بودند که در مقابل چنین تظاهر تهاجم ارتجاعی کوچک ترین واکنشی از خود نشان ندادند. چرا؟ آیا در یک جامعه سوسیالیستی می شود بدون ایجاد واکنش کودتا کرد؟"

و چند سطر بعد نیز این سخنان خود را بیشتر تشریح می کنند که باید بگوئیم طرح مسأله بسیار خوب انجام گرفته است. اساسی‌ترین مسأله در مورد انقلاب اکتوبر همین است.

اما ببینیم رفقاء این مسأله را چگونه حل کرده‌اند؛ آن‌ها برای حل این مسأله نخست یک دو راهی که به هر حال مجبور به رفتن از یکی از آن‌ها هستند (آلترناتیو) در مقابل خود گذاشته‌اند، بدین صورت که یا علت، بدی رهبری است، یا بدی سوسیالیسم و ضمن این که نظر ما را در مورد اجتناب ناپذیر بودن اشتباهات حزب کمونیست شوروی به بدی ذاتی سوسیالیسم تعبیر کرده‌اند، نه ضرورت تکامل تاریخی انقلاب سوسیالیستی، خود چنین نتیجه گرفته‌اند که عیب کار ناشی از نقش رهبری است. البته ما هم این حرف را قبول داریم که عامل انحراف در حزب کمونیست شوروی و تسلیم پرولتاریا در مقابل نمایندگان بورژوازی در داخل حزب نقش رهبری است، ولی رفقاء هرگز نگفته‌اند که خود این کوتاهی‌ها و اشتباهات با سایر عیب‌های نقش رهبری از چه چیز ناشی شده است و دارای چه علت اجتماعی است. اختلاف نظر رفقاء با ماتریالیسم تاریخی درست از این نقطه شروع می‌شود و این امر نیز مربوط به همان اختلاف نظر بین "فرضیه عامل‌ها" با ماتریالیسم تاریخی است که شرحش پیش از این رفت. چرا رهبری اشتباه کرد، کوتاهی کرد و یا به هر انحرافات دیگری دچار شد؟ ما در مقاله "ستالین‌یسم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی" گفته بودیم که علت این امر "اشتباهات تاریخی پرولتاریا است که بر اساس قوانین ماتریالیستی دیالکتیکی شناخت، هیچ گریزی هم از آن نمی‌توانسته است باشد" ولی رفقاء علت را بدی شخص ستالین دانسته‌اند و بعد هم تصور کرده‌اند که ما با کلمه "اجتناب ناپذیر"، در واقع سوسیالیسم را محکوم کرده‌ایم. باید بگوئیم که علت یابی رفقاء نادرست است چون مبتنی بر "فرضیه عامل‌ها" است و ایده‌آلیستی است، تصورشان از کلمه "اجتناب ناپذیر" ما هم نادرست است، زیرا گفته‌ایم "بر اساس قوانین ماتریالیستی دیالکتیکی شناخت" و رفقاء به ضمن این عبارت توجه نکرده‌اند و گویا اصلاً آن را ندیده‌اند. طبق قوانین ماتریالیستی دیالکتیکی شناخت، انسان باید تجربه کند، شکست بخورد، شکست خود را تئوریزه کند، مبتنی بر آن تئوری باز تجربه کند و به همین ترتیب به اندازه کافی شکست بخورد تا تئوری لازم را برای پیروزی به دست آورد. پس از پیروزی باز تجربه در سطح بالاتری و برای رسیدن به هدف بالاتری انجام می‌گیرد و پروسه شناخت به ترتیب، شکست، پیروزی، باز شکست، باز هم پیروزی به پیش می‌رود. وجود شکست در پروسه شناخت اجتناب ناپذیر است. پس انحراف سوسیالیسم در شوروی از نظر کلی ناشی از احیای بورژوازی است، اما از نظر پرولتاریا ناشی از اشتباه تاریخی او است که در اشتباه رهبری منعکس شده است. اشتباه تاریخی هم یعنی اشتباه اجتناب ناپذیر. یعنی اشتباهی که تاریخ باید بکند تا بتواند فرمول پیروز شدن را به دست بیاورد. از رفقاء می‌پرسیم آیا شکست کمون پاریس اجتناب ناپذیر نبود؟ آیا مارکس، انگلس و لنین خود به این موضوع اشاره نکرده‌اند؟ آیا اجتناب ناپذیر بودن شکست کمون پاریس به معنای اجتناب ناپذیر بودن شکست سوسیالیسم به طور کلی است یا این که این جزء "قانون ماتریالیستی دیالکتیک" شناخت است؟ شکست کمون پاریس، پلکان پیروزی انقلاب اکتوبر است و پیدایش رویونیسم در برخی کشورهای سوسیالیستی، بزرگ‌ترین درس برای پرولتاریای جهان می‌باشد. اما به شرط این که این امر را ناشی از "اتفاقات" و بدجنسی آدم‌هایی که ممکن است بیایند و با "زیرکی" و "سیاست بازی" تاریخ را از حرکت باز دارند، ندانیم.

۳- رفقاء در مورد لزوم برخورد انتقادی با اقدامات ستالین می‌گویند:

"در چنین اوضاعی باید با قاطعیت انقلابی و موشکافانه به معایبی که در امور رهبری حزب کمونیست شوروی، رهبری جنبش کمونیستی جهان در دوران ستالین وجود دارد برخورد نمود".
می‌گوئیم این حرف رفقاء کاملاً درست است اما با رعایت دو شرط: یکی این که مواظب باشیم که دروغ‌ها و تهمت‌های مبلغان بورژوازی را درباره اقدامات ستالین قبول نکنیم و انتقادهای لیبرالیستی روشنفکران آزاده از تعلق را از

زبان خود تکرار ننمائیم و دیگر این که بکوشیم تا علت اجتماعی هر یک از معایب رهبری ستالین را پیدا کنیم، و الا اگر بخواهیم فقط بگوئیم این کار اشتباه بود ولی در پی علت اجتماعی این اشتباه نباشیم دچار انحراف ایده‌آلیستی خواهیم شد و ایمان مان را نسبت به توده‌ها که سازنده تاریخ اند از دست می دهیم. در این جا باید با صراحت رقیقانه بگوئیم که رفقاء هیچ یک از دو شرط یاد شده را رعایت نکرده‌اند. درباره شرط دوم که قبلاً سخن گفته‌ایم. اکنون راجع به شرط اول حرف می زنیم. لیستی را که رفقاء در مورد معایب رهبری ستالین داده‌اند و به قول خودشان "می تواند بسیار طولانی شود" پُر است از تهمت های دروغ پردازان عامل امپریالیسم و آه و ناله لیبرالیستی روشنفکران بورژوازی، به طوری که انتقادهای اصولی خود رفقاء در میان این همه گم شده است. ضرورتی به یادآوری نیست که این امر به هیچ وجه نمی تواند نفی کننده حسن نیت رفقاء باشد. درست به همین جهت است که لازم می دانیم راجع به چند نوشته مورد ذکر شده در لیست بحث کنیم:

"آیا تر سوسیالیسم در یک کشور مورد تأیید ماست؟"

آری مورد تأیید ما است و مورد تأیید تمام مارکسیست - لنینیست‌ها است. مورد تأیید خود رفقاء هم هست.

دشمنان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و شکست طلبان، تروتسکیست ها، زینوویف‌ها و غیره که در واقع نمایندگان سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی شکست خورده ولی نابود نشده شوروی بودند در مقابل ساختمان سوسیالیسم در شوروی تا منتهای توان خود مقاومت می کردند. آن ها ظاهراً خود را هوادار گفته‌های مارکس و انگلس درباره انقلاب واحد اروپا جا می زنند و می‌گفتند که نباید به ساختن سوسیالیسم در شوروی پرداخت بلکه باید به انتظار قیام هم زمان کشورهای صنعتی اروپا نشست. آنان انقلاب شوروی را محکوم به شکست می دانستند و در واقع خود را برای از دست رفتن پیروزی های انقلاب اکتوبر و بازگشت سرمایه‌داری آماده کرده بودند. واقعیت این است که تر سوسیالیسم در یک کشور ابداع ستالین نبود بلکه جزئی از تعالیم لنین بود که ستالین دفاع از آن را در مقابل شکست طلبان و دشمنان ساختمان سوسیالیسم در شوروی به عهده گرفته بود و مصممانه از آن دفاع می کرد. لنین معتقد بود که خلاف گفته‌های مارکس و انگلس در مورد انقلاب اروپا، دیگر امکان وقوع انقلاب واحد در اروپا وجود ندارد و امپریالیسم، شدت تضادهای درونی جامعه‌های صنعتی پیشرفته را کاهش داده و در عوض با غارت کشورهای عقب مانده، تضاد اصلی نظام سرمایه‌داری جهانی را به این کشورها منتقل کرده. لنین معتقد بود که نخست ضعیف‌ترین حلقه‌های زنجیر امپریالیسم جهانی که لزوماً یک کشور پیشرفته صنعتی نیست، پاره خواهد شد. بنابراین انقلاب سوسیالیستی جهان ممکن است با انقلاب سوسیالیستی یک کشور عقب مانده آسیائی هم شروع شود و نه لزوماً با انقلاب واحد و هم زمان کشورهای پیشرفته صنعتی، به لنین انتقاد می کردند که یک کشور سوسیالیستی نمی تواند در کنار کشورهای سرمایه‌داری وجود داشته باشد، لنین در جواب می گفت که چگونه احزاب کارگری در حالت اپوزیسیون می توانند در درون کشورهای سرمایه‌داری و در میان سایر کشورهای سرمایه‌داری وجود داشته باشند ولی همین احزاب با در دست داشتن حکومت قادر به هم زیستی با نظام سرمایه‌داری در سایر کشورها نیستند. لنین معتقد بود که کاملاً امکان دارد، در حالی که در کشورهای دیگر، سرمایه‌داری هنوز وجود دارد. در یک یا چند کشور انقلاب سوسیالیستی پیروز شود و به ساختمان سوسیالیسم پردازد.

این است تر "سوسیالیسم در یک کشور" لنین و ستالین که هم ما و هم رفقاء آن را قبول داریم. در زمانی که ستالین رهبری پرولتاریای شوروی را در ساختمان سوسیالیسم به عهده داشت و قاطعانه در راه اجرای این هدف گام برمی داشت، دار و دسته تروتسکیستی و زینوویفی و غیره می گفتند پیروزی شوروی در ساختمان سوسیالیسم ممکن نیست. رقیق ستالین به آن ها جواب می داد که اگر منظور امکان پیروزی پرولتاریای شوروی است که باید گفت این امکان

وجود دارد و بنابراین باید به ساختمان سوسیالیسم در شوروی پرداخت، اما اگر منظور تضمین این پیروزی است باید گفت که این پیروزی را نمی توان بدون کمک پرولتاریای جهان تضمین کرد. ستالین در واقع امکان شکست انقلاب اکتوبر را رد نمی کرد ولی پیروزی آن را هم ممکن می دانست (۶). ولی جواب مستدل ستالین قادر نبود خائنان درون حزب و نوکران بی‌موجب بورژوازی را قانع سازد. آنان بی‌شرمانه به تز امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور می تاختند و نیرنگ بازانه با دادن شعار مرده، انقلاب واحد اروپا که رابطه‌ی صوری آن‌ها را با مارکس و انگلس و نه مارکسیسم نشان می داد، در واقع شعار شکست انقلاب اکتوبر را می دادند. اینان گویا نمی دانستند که مارکس و انگلس شناختی از امپریالیسم به عنوان آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری نداشته‌اند، بنابراین تعجب آور هم نیست اگر شعارشان در مورد انقلاب واحد اروپا نادرست و ذهنی بوده باشد. با پیدایش لنینیسم، یعنی مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی، اساساً انقلاب واحد اروپائی مردود شناخته شد و شعار امکان ساختمان سوسیالیسم در یک یا چند کشور مطرح شد و انقلاب‌های سوسیالیستی که به وقوع پیوست، این نظر لنینیسم را اثبات نمود. تز "سوسیالیسم در یک کشور" جز اساس ستالینیسم است.

- رفقاه می گویند:

"آیا بینش تک خطی او (ستالین. س. چ. ف. خ.) بدان سان که در تفسیر ماتریالیسم تاریخی او تجلی می یابد مورد تأیید ما است؟"

در واقع این ماتریالیسم تاریخی است که مورد حمله‌ی رفقاه قرار گرفته و گر نه ستالین چیزی در این مورد از خودش اختراع نکرده. کتابی که او در این باره نوشته یک کتاب آموزشی کوچک است که در آن فقط اصول ماتریالیسم دیالکتیک و اصول ماتریالیسم تاریخی شرح داده شده. آن چه را که رفقاه "بینش تک خطی ستالین" می نامند، در واقع اصول اساسی ماتریالیسم تاریخی است که علی‌رغم عقیده‌ی رفقاه می گوید عامل اقتصادی تنها عامل تکامل جامعه است و تمام عوامل دیگر نیز خود به طور مستقیم یا غیرمستقیم از عامل اقتصادی ناشی می شوند، و مسیر تکامل جامعه از فرماسیون‌های مشخصی می گذرد که به ترتیبی مشخص فرماسیون (جماعتی اشتراکی، برده داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم) از پی یک دیگر می آیند، این اساساً ماتریالیسم تاریخی است. بر اساس قبول همین حرف هم ما داریم برای گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم (از طریق سوسیالیسم) مبارزه می کنیم و کشته می شویم. حال اگر رفقاه این را "بینش تک خطی" بنامند و آن را محکوم کنند، دیگر چیزی از مارکسیسم باقی نمی ماند. پس برای چه می خواهیم کشته شویم؟ برای خیالی خام که بر "بینش تک خطی" است؟ یا مبتنی بر این اصل مسلم ماتریالیسم تاریخی که عامل اقتصادی سرمایه داری را ناگزیر از طریق سوسیالیسم به کمونیسم می رساند. به نظر می رسد که گفته‌های رفقاه در مورد تاریخ ایران نیز که در جزوه "درباره انقلاب" آمده است و مبتنی بر فرماسیون دانستن روش تولید آسیائی است، ارتباط با اشتباه آن‌ها درباره‌ی اصول ماتریالیسم تاریخی داشته باشد. این حرف‌ها از طرف روشنفکران ضدمارکسیست غرب زیاد زده می شود ولی آخر آن‌ها به ماتریالیسم تاریخی اعتقاد ندارند یا آشکارا آن را نفی می کنند و یا به دروغ از آن تجلیل می کنند. آنان اصلاً اعتقاد به ناگزیر بودن کمونیسم و حتی سوسیالیسم ندارند، چه رسد به این که بخواهند در راهش کشته شوند.

برای روشنفکران بورژوازی حرف‌های مارکس درباره‌ی "روش تولید آسیائی" بهترین وسیله به اصطلاح "مچ گیری" برای نفی ماتریالیسم تاریخی شده است. این مسأله را ستالین به خوبی درک می کرد. در زمان ستالین، "دانشنامه" (انسیکلوپدیا) بزرگ شوروی" (۵۰ جلدی) و "دانشنامه کوچک شوروی" (۱۲ جلدی) در این باره اظهار نظری نکرد و اظهار نظر صریح درباره‌ی آن را به یک تحقیق و مطالعه وسیع موکول کردند. این تحقیقات بعداً انجام گرفت.

دانشنامه‌های ۲۰ جلدی که اخیراً چاپ شده است، مقاله مختصری به امضای یک دانشمند به نام تو - آکوپیان درباره تاریخ پیدایش و تکامل نظریه "روش تولید آسیائی" دارد. تحقیقاتی را که در شوروی درباره روش تولید آسیائی و مسائل مربوط به آن (مسأله آب و غیره) انجام گرفته است حتی از نظر حجم هم قابل مقایسه با آن چه در غرب نوشته شده است نیست. تازه این تحقیقات علمی است و هیچ شباهتی با پرت و پلاهای سوپژکتیویستی و غیر مسؤولانه روشنفکران غرب ندارد. این تحقیقات در زمینه‌های مختلفی از مطالعه روش آبیاری در ترکمنستان قرون وسطی و مطالعه در تکنیک های کشاورزی و کود ریزی عهد مغول گرفته (بارتولد، پتروشفسکی و غیره) تا مطالعه تطبیقی در آثار مارکس و انگلس (تو - آکوپیان و غیره) و همراه با آن کنفرانس ها و کنگره‌های بزرگ و کوچک دانشمندان و انتشار مباحثات این کنگره‌ها بوده است، بیشتر این تحقیقات در زمان ستالین انجام گرفته از آن جمله است اثر عظیم "طرح کلی روابط فئودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن ۱۱ - ۱۶" که در سال ۱۹۴۹ چاپ شده و صدها اثر علمی دیگر که در این دوره به اصطلاح "اختناق ستالینی" به وجود آمده. ضمناً این مسأله نشان می دهد که آن به اصطلاح "ساتور" (۷) ستالینی در حمایت از چه چیزی و برای مقابله با چه چیزی بوده است. در حمایت این به اصطلاح "ساتور" و عظیم‌ترین فرهنگ تاریخ بشر با همه ابعاد خود به وجود آمده ولی از آن نظر جو حاکم بر این فرهنگ را به اصطلاح "اختناق" می نامند که جایی برای مالیخولیای روشنفکران لیبرال در آن نبوده است.

به هر حال، نفی به اصطلاح "بینش تک خطی ستالین" که متأسفانه ناخواسته به معنی نفی ماتریالیسم تاریخی است، ماتریالیسم دیالکتیک را هم رد می کند، به عبارت دیگر رفقاء نه تنها جامعه شناسی مارکسیستی را خشک اندیشی اعلام نموده‌اند بلکه به طور غیرمستقیم در فلسفه مارکسیستی نیز شک کرده‌اند زیرا چنان که قبلاً هم گفتیم این مسأله علت تکامل جامعه فقط عامل اقتصادی است، مصداق خاصی از این اصل اساسی ماتریالیسم دیالکتیک است که تمام پدیده‌ها جلوه‌ای از حرکت ماده است، یعنی لااقل شمول مونیسم ماتریالیستی بر جامعه شناسی، به وسیله رفقاء انکار شده است. - رفقاء می گویند:

"آیا عدم انتشار نوشته‌های مارکس که مغایر تصورات نوشته‌های ستالین بود مورد تأیید ماست؟"

در این جا فقط می توانیم بگوئیم رفقاء، این خیر را از هر کجا شنیده‌اید، دروغ است. یک تهمت بی شرمانه است. اولاً مجموعه آثار مارکس و انگلس به صورت یک مجموعه در زمان ستالین یکبار چاپ شده (۸) و چاپ جلد دوم آن هم به احتمال قوی در زمان او آغاز شده، زیرا در کتاب هائی که چند سال پس از مرگ ستالین نوشته شده، به عنوان مأخذ از چاپ دوم روسی مجموعه آثار مارکس و انگلس یاد شده است. دوم، علاوه بر مجموعه آثار که مورد استفاده محدودتری است آثار جداگانه‌ای از مارکس و انگلس بارها و بارها در زمان ستالین تجدید چاپ شده، مثلاً آنتی دورینگ انگلس تا سال ۱۹۳۴ شش بار، کاپیتال مارکس تا همان سال هشت بار تجدید چاپ (۹) و تا پایان زندگی ستالین مسلماً این کتاب ها بسیار بیشتر از این هم چاپ شده است. تا همین سال ۱۹۳۴ یعنی تقریباً تا ثلث اول دوران حکومت ستالین، مجموعه آثار لنین سه بار و کتاب ها و مقالات جداگانه‌اش بارها و بارها تجدید چاپ شده است (۱۰). علاوه بر این در زمان ستالین آثار دانشمندان ضدمارکسیست هم به فراوانی چاپ می شد. مثلاً ترجمه روسی کتاب معروف "نظریه عمومی اشتغال، بهره پول" اثر جان مینارد کینز یا به قول معروف مارکس امپریالیست ها در سال ۱۹۴۸ در مسکو چاپ شده است (۱۱). پیشرفت شگرف علوم در زمان ستالین و به ویژه تاریخ و علوم اجتماعی و وجود دانشمندی که در توسعه و تصمیم بینش ماتریالیستی دیالکتیکی در زمینه علوم طبیعی و اجتماعی ارزش و اهمیت بسیار زیادی داشته‌اند، خود دلیلی حاکی از وجود زمینه مساعد برای رشد و شکوفائی اندیشه بشری در این دوره از تاریخ شوروی بوده است. تا سال ۱۹۶۷ جمعاً ۷۹۲۶ کتاب و مقاله به زبان روسی فقط درباره کشور ما ایران نوشته شده است (۱۲). مؤرخان و

جامعه‌شناسان شوروی که به تحلیل گوشه‌های تاریک و روشن تاریخ کشور ما پرداخته‌اند، نه تنها در کشور ما بلکه در تمام جهان هم حتی نمونه ندارند. مانند دیاکونوف‌ها (پدر و پسر)، برتلس‌ها (پدر و پسر) (۱۳)، میکلوخوماکلای، ری ستریله تینسکی، کراچوفسکی (اسلام شناس)، بلیایف (اسلام شناس)، علی زاده، پتروشفسکی، بارتولد، زاخود و صدها تن دیگر.

این تنها در مورد کشور ما نیست. جامعه‌شناسان و تاریخ دانان شوروی که به مطالعه جوامع مختلف روی زمین پرداخته‌اند، کارشان در زمان ستالین توسعه‌ای شگرف پیدا کرد و در این دوره شالوده کار سیستماتیک آن‌ها ریخته شد. جامعه‌شناسان و تاریخ دانان شوروی، گذشته و حال کشورهای پیشرفته صنعتی را نیز وسیعاً مطالعه کرده‌اند. اسکازکین که کارش تحقیق در فئودالیسم اروپا است و در هیچ یک از کشورهای اروپایی نمونه قابل قیاسی ندارد. هم چنین تارله و صدها تن دیگر. کتابخانه لنین که تا چند سال پیش در حدود ۲۲ میلیون جلد کتاب به زبان‌های مختلف داشت و از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان است اساساً در زمان ستالین چنین توسعه یافت. هم چنین ده‌ها هزار کتابخانه که در گوشه و کنار شوروی است، کافی است آمار انتشارات شوروی در زمان ستالین را با مجموع تمام انتشارات کشورهای جهان مقایسه کنیم. در زمان ستالین بیش از ده هزار دانشکده خلقی (بدون شرط و بدون مدرک) در زمینه ادبیات، هنر و علوم اجتماعی به وجود آمد. بسادگی قابل فهم است که حتی اگر به جنبه صرفاً کمی این پیشرفت فرهنگی هم نگاه کنیم، می‌بینیم که چنین چیزی فقط در زیر لوای دموکراسی سوسیالیستی، یعنی دموکراسی که مبتنی بر دیکتاتوری قاطع و هشیار پرولتاریا است می‌تواند وجود داشته باشد. ستالین شخصاً اگر چه در زمینه عمل قاطع و خشن بود، در زمینه علمی دارای روحیه‌ای آکادمیک بود. کافی است که به شیوه برخورد او با مسائل، در کتاب "مسائل لنینسیم" و بسیاری از آثار دیگر او مراجعه شود. شاید کسانی که اطلاع کافی از تاریخ حزب و دولت شوروی ندارند، کتاب "تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی" را نوشته‌ای مغرضانه بنامند (هم چنان که رفقاه نسبت "تحریف" به آن داده‌اند). باید بگوئیم که این حرف ناشی از این است که ما احساس پرولتاریای شوروی را در زمان انقلاب اکتوبر به خوبی درک نکرده‌ایم. این کتاب منعکس کننده خشم خلق شوروی نسبت به نوکران بی‌موجب و آستان بوس بورژوازی است. قهرمان تو سری‌خور این کتاب تروتسکی است. اگر ما تروتسکی را نشناسیم، البته ممکن است گفته‌های ستالین درباره او به نظرمان اغراق آمیز و حتی مغرضانه بیاید، اما کافی است به نوشته‌های لنین درباره تروتسکی در دوران قبل از انقلاب اکتوبر (۱۴) و حتی به اشارات کنایه‌ای او در دوران پس از انقلاب اکتوبر نگاه کنیم. کافی است به خصوصیات روانی تروتسکی از لابه لای زندگینامه‌اش نگاهی کنیم (متأسفانه کتاب زندگینامه تروتسکی به دو دلیل قابل استفاده دیگر نیست، یکی این که او کوشیده مسایل را تا حد ممکن شخصی کند و یکی دیگر این که او تا حد ممکن دروغ گفته. یعنی این که فقط از ظاهر دروغ هایش معلوم نیست که دروغند، در نتیجه این کتاب فقط به درد مطالعه در خصوصیات روانی تروتسکی می‌خورد). از این گذشته ستالین همیشه در کنگره‌ها و کنفرانس‌ها و غیره وقتی چیزی را نمی‌دانست درباره آن سکوت می‌کرد و فقط به حرف‌های دیگران گوش می‌داد تا این که بعداً تفکر و مطالعه می‌کرد و نظر قاطع خود را اعلام می‌داشت که این امر یکی از پرارزش‌ترین خصوصیات روحیه آکادمیک او بود. این خصلت او که نقطه مقابل فضل فروشی‌ها و خودنمائی‌های تروتسکی است حتی مورد تأیید مخالفانش نیز می‌باشد. علاوه بر این ستالین درکی عمیق از دیالکتیک ماتریالیستی داشت و این در آثارش منعکس است. کافی است به کتابچه "مارکسیسم و مسأله زبان شناسی" او نگاه کنیم. او در این کتابچه در رابطه با مسأله تکامل زبان، مسأله جهش انفجار و جهش آرام را مطرح می‌سازد که فوق العاده از نظر دیالکتیک اهمیت دارد و بدان وسیله تئوری‌های زبان شناسی "ما" را که مبتنی بر درکی سطحی از دیالکتیک است، رد می‌کند.

به هر حال، محکوم کردن ستالین به سانسورچی آثار مارکس و انگلس، دروغ و تهمت ردیالانه بورژوازی است که به وسیله نوکران جیره خوارش، ایزاک دویچر و غیره ساخته می شود. وظیفه جنبش کمونیستی است که این فریب کاران را رسوا کند.

اما این که رفقاء می گویند "نوشته‌های مارکس که مغایر تصورات نوشته‌های ستالین بود،" معلوم نیست منظورشان از عبارت تحقیر آمیز "تصورات نوشته‌های ستالین" چیست؟ ستالین یک مارکسیست - لنینیست است و طبعاً آن قسمت از نوشته‌های مارکس یا انگلس که به وسیله لنینیسم رد شده نمی تواند با نوشته‌های ستالین هم مغایر نباشد. مثلاً مارکس بارها در نامه‌ها و مقاله‌هایش تذکر داده که انقلاب سوسیالیستی به صورت یک انقلاب جهانی است که در تمام کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا به طور هم زمان باید انجام بگیرد (۱۵). مسلماً این نظر با نوشته‌های لنین و ستالین مغایر است. اما تا آن جا که توانسته‌ایم بفهمیم، خلاف آن چه مربوط به ویژگی لنینیسم است، چیز دیگری مغایر با اصول عقاید مارکس در آثار ستالین نیست. صرف نظر از سوسیالیست های راست و مبلغان رسمی بورژوازی، کسی دیگر هم این مغایرت را ندیده است، حتی رویونیست ها هم روی این نکته تأکیدی ندارند.

ادامه دارد .

مراجعات:

- ۶- اشاراتی در این مورد در کتاب "مسائل لنینیسم" نیز وجود دارد (ستالین، مسائل لنینیسم و اصول لنینیسم، انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران، برگزیده آثار مارکسیستی ۲ و ۳)
- ۷- اگر روشنفکران لیبرال و مبلغان بورژوازی دوست دارند که "دیکتاتوری پرولتاریا" را ساطور بنامند ما هم مخالفتی نداریم زیرا درست بر طبق تصور اینان، دیکتاتوری پرولتاریا هم عیناً مانند ساطور میرغضب ها گردن کسی را می زند و از منافع کسی دیگر دفاع می کند.
- ۸- به کتابنامه و زیرنویس های کتاب های چاپ شوروی مراجعه شود.
- ۹- ل. سکال، دوره مختصر اقتصاد سیاسی، مسکو ۱۹۳۴
- ۱۰- به کتابنامه و زیرنویس های کتاب های چاپ شوروی مراجعه شود.
- ۱۱- پروفیسور ماسلن تیکف، اقتصاد جهان، مسکو، ۱۹۶۶
- ۱۲- کتاب شناسی ایران، مسکو ۱۹۶۷
- ۱۳- کار برتلس ها و به ویژه برتلس پدر اساساً در زمینه ادبیات کهن ایران است.
- ۱۴- تا آن جا که به یاد داریم از این نوشته‌ها فقط یکی در منتخب آثار آمده "نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی".
- ۱۵- در کتاب "اصول کمونیسم" از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، نیز انگلس اشاره‌ای به این موضوع دارد.

یادداشت:

احترام عمیق ما به تاریخ مبارزاتی "چریکهای فدائی خلق ایران" و موضعگیری سالم آنها در قبال شخصیت و عملکرد "ستالین"، مانع از آن نمی گردد، تا نیفزائیم.

از آن جایی که به نظر ما آنچه "ستالین" در مجموع ۱۹ جلد کلیاتش نگاهش و آنچه را در طول حیات پر بارش در عمل انجام نداده، چیز مجزائی نبوده بلکه در همه حالت ادامه خلاق افکار و عملکرد "لنین" بوده است و از آن جایی که شخص "ستالین" زمانی که می خواهد "لنینیزم" را تعریف نماید، آن را "مارکسیزم عصر امپریالیزم" می نامد و با در نظر داشت این که عصر حیات "ستالین" همان "عصر امپریالیزم" بوده است، لذا کاربرد "ستالینیزم" را که عمدتاً دشمنان "ستالین" و "دیکتاتوری پرولتاریا" در جهت تخریب حاکمیت پرولتری در شوروی بر سر زبانها انداخته اند، به هر نیتی که باشد درست نمی دانیم.

اداره پورتال AA-AA